بسم الله الرحمن الرحیم

تخا لف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتاد و نهم\_ 3 خرداد 1401

[اشاره به سیر بحث]

در آن‌جایی که موضوع متعدد می‌شود و اگر دقت کنیم با تعدد موضوع اختلاف حل می‌شود. جهت اولی بود که در احادیث صادرۀ در مقام فتوا مد نظر بود.

[جهت دوم؛ توجه به خصوصیات زمانی، مکانی و شخصی مستفتی]

اما جهت دوم که باید دقت شود در روایت صادرۀ در مقام افتاء این‌که مستفتی به دنبال راه حلی جهت رفع مشکل خود هست و این مشکل ارتباط وثیق و محکمی دارد با شرائطی که این مستفتی در آن شرائط زندگی می‌کند چنان که ارتباط محکمی دارد علاج این مشکل با حد و اندازۀ توانایی او دارد.

هرگز مستفتی در این‌گونه روایات به دنبال استعلام یک حکم شرعی که برای موضوع کلی ثابت است، نیست. یعنی هرگز در مقام فهم قواعد و ضوابط فروع فقهیه نیست. چون مستفتی این خصوصیات را دارد، گاهی مورد، مورد واجب تخییری است، یعنی می‌شود عطف به «او» بشود. اما در عین حال امام به یک شق از این شقوق اشاره می‌کند و بس، **نظرا للظروف المستفتی**. امام شرائط و خصوصیات زمانی، مکانی و قدرت و توانایی، مکلف را در نظر می‌گیرد، او هم که دنبال یک حکم شرعی کلی علی نحو الثابتة و القاعدة نیست. طبیعتا امام با توجه به خصوصیات او، فقط مثلا گزینۀ الف را به او بازگو می‌کند.

مثلا در جایی است که این مکلف، از روزه گرفتن ضعف و ناتوانی دارد. گندم و جو هم کمتر در اختیار است، اما عبید فراوان است، امام می‌گوید اگر روزه‌ات را افطار کردی، یک عبد آزاد کن. یک عبد آزاد کردن، معنایش وجوب تعیینی آزادی عبد نیست. کما این که اگرروزی مثل روزگار ما، بحث عبید و اما منتفی بود، چه بسا امام اصلا اشاره به این که می‌توانیم عتق رقبه کنیم، اشاره نمی‌کند، این که واجب تعیینی است، کفاره مثلا اطعام است یا کفاره فقط صوم ستین است. چون شرائط برای یکی از این عِدل‌ها در واجب تخییری محقق نبوده، امام یک عِدل را بیان کرده است.

در جلسۀ گذشته هم اشاره کردم که ما در کفایه و غیر کفایه خوانده‌اییم که **اطلاق الامر یقتضی الحمل علی الوجوب التعیینی لا التخییری**. اگر بگوید عتق رقبه کن، اطلاقش دلالت می کند بر این که عتق رقبه واجب است و بدیلی ندارد، بله این درست است اما چه وقت می توانیم تمسک به این اطلاق بکنیم؟ وقتی گوینده در مقام بیان حکم کلی باشد.

**فإن من شروط التمسک بالاطلاق أن یکون المولی فی مقام بیان الحکم الکلی و اما فی مجال الفتیا فی مقام بیان الحکم الکلی و انما یکون فی مقام بیان الحکم الشرعی الکلی، اذا کان فی مقام التعلیم**

این عبارت محتاج به توضیح است. به بیان بنده مقصود این بزرگوار این است، -و الله عالم- که ما دو سنخ اطلاق داریم:

1. اطلاقی که از روایات در مقام فتوا گرفته می‌شود.
2. اطلاقاتی که مربوط به روایاتی است که در مقام تعلیم وارد شده است.

نحوۀ اطلاق گیری بین این دو متفاوت است از این جهت که درست است شرط اطلاق در مقام بیان بودن است، اما اگر امام در مقام بیان فتوا است، در همین محدوده می‌توان اطلاق جاری کرد، دائرۀ تمسک به اطلاق در روایات فتوائی، محدودتر است از دائرۀ تمسک به اطلاق در روایات تعلیمی.

به طور مثال شما مستفتی‌ایی را در نظر بگیرید، رفته از مجتهد خود استفتاء کرده است که آیا ریختن آب در وضو، دو مرتبه اشکالی دارد یا ندارد؟ مجتهد بگوید اشکالی ندارد، حال اگر من بعدا که این روایت را می‌بینم شک کنم که آیا این روایت در مقام استفتاء فقط برای مردان است، یا برای بانوان هم هست، می‌گویم اگر این اختصاص به مردان داشت، می‌گفت. نهایت اطلاقاتی که از روایات مربوط به مقام فتوا گرفته می‌شود در همین حد است اما هرگز نمی‌شود از یک روایتی که در مقام فتوا است شما اطلاق گسترده بگیرید و بگویید چون "أو" نیاورده و عطف به "أو" نکرده است، پس این واجب، واجب تعیینی است، اگر تخییری بود، لکان علیه که عطف به "أو" بکند.

این چنین اطلاقی وقتی میسر است که امام در مقام پاسخ یک حکم کلی باشد، برای یک فقیه، آن‌جا اگر "أو" نیاورد، باید گفت اطلاق دارد نه این که مثل مثالی که گفتیم این آقا در منطقۀ خودش عبید و امائی نیست، امام اشاره به این نکند فقط بگوید اطعام کن. از این استفاده نمی‌شود که عتق عِدل وجوب تخیری نیست. از این استفاده نمی‌شود که اطعام واجب تعیینی است. چون شرط اطلاق‌گیری در مقام بیان بودن است و در روایات استفتائیه امام در مقام بیان یک حکم کلی نیست تا شما از آن اطلاق‌گیری کنید و بگویید "أو" دیگر در کار نیست.

من یک مثال می‌زنم، روایتی را ایشان صفحۀ بعد به مناسبت ذکر می‌کند، **عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ‌: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه‌السلام فِي رَجُلٍ أَفْطَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّداً يَوْماً وَاحِداً مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ**،

سائل عبد الله بن سنان است که جزء اجلاء و بزرگان از روات است. امام می‌فرماید:

**قَالَ: «‌يُعْتِقُ نَسَمَةً، أَوْ يَصُومُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ‌، أَوْ يُطْعِمُ سِتِّينَ مِسْكِيناً‌، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ ، تَصَدَّقَ بِمَا يُطِيقُ‌»**.[[1]](#footnote-1)

این‌جا امام علیه السلام صراحتا واجب تخییری را بیان می‌کند. اما اگر یک کسی بود که در مقام استفتاء بود، نه در مقام استعلام، جزء افراد عامی بود، نه علماء و فقهاء و شرائط و خصوصیاتی داشت که چه بسا در دیگران نباشد، امام یکی از این سه تا را برایش بیان کند، مانعی ندارد و بین این روایت عبد الله بن سنان که هر سه مورد واجب تخییری را بیان کرده است، با آن روایت که مثلا فقط اطعام را گفته باشد، تعارضی نیست.

مثلا روایت هشام بن ابراهیم: **سألته عن رجل افطر من شهر رمضان اياما متعمدا ما عليه من الكفارة؟ فكتب عليه‌السلام : من أفطر يوما من شهر رمضان متعمدا فعليه عتق رقبة مؤمنة ويصوم يوما بدل يوم**.[[2]](#footnote-2)

یک روز که باید جای آن روزی که خورده است باید قضا کند اما کفارۀ عمدا افطار کردن، عتق رقبۀ مؤمنه است.

مشاهده می‌فرمایید نه به 60 روز روزه اشاره شده است نه به اطعام ستین مسکینا. ممکن است کسی که ان روایت عبدالله بن سنان را ببیند که امام واجب را واجب تخییری دانسته، یعنی ما یقوم واحدٌ مقام الآخر و سه گزینه برای مکلف مطرح کرده است، و این روایت اخیر از هشام بن ابراهیم را ببیند، که فقط به عتق اشاره کرده، بگوید تعارض هست بین این روایات، آن روایت وجوب تخییری را می‌گوید اگر صحبتی از عتق هم به میان آمده است، به جهت این که عتق هم عدل وجوب تخییری است ولی این روایت فقط عتق را بیان کرده است و اطلاقش اقتضا می‌کند که فقط عتق باشد و بس. عتق واجب تعیینی باشد، نه عِدل واجب تخییری، لذا تعارض هست در حالی که در این روایت دوم که روایتی است صادره در مقام افتاء امام حتما با توجه به ویژگی‌های زمانی، مکانی و خصوصیاتی که این هشام داشته است، یک عدل را برای او بیان کرده است، شما اگر توجه کنید بین این که اولا بین روایات افتائی و تعلیمی فرق است و ثانیا در روایات افتائی مفتی گاهی با توجه به خصوصیات شرائط فقط جواب مناسب را به مستفتی می‌دهد، پس مفتی در مقام بیان حکم کلی نیست، نمی توانید اطلاق بگیرید بگویید این واجب تخییری است و آن روایت گفت واجب تعیینی است تعارضا هر گز تعارضی در این بین نیست.

یا در روایت دیگری که در همین موضوع یعنی افطار عمدی روزی از روز‌های شهر رمضان فرموده است اطعام کنید، بقیه را نگفته است،[[3]](#footnote-3) این هم تعارض نمی‌کند. یا آن روایتی که آمد پیش پیامبر صلوات الله علیه گفت: **هَلَكْتُ وَ أَهْلَكْتُ‌**. پیامبر فرمود: **فَقَالَ وَ مَا أَهْلَكَكَ**؟ چه شد که خود هلاک شدی و هم دیگری را هلاک کردی؟ **قَالَ أَتَيْتُ‌ امْرَأَتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ أَنَا صَائِمٌ** **فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَعْتِقْ رَقَبَةً** سائل جوابش را گرفت، ولی سؤال را ادامه داد. **قَالَ لَا أَجِدُ قَالَ فَصُمْ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ** گفت این را هم نمی‌توانم پیامبر فرمود صدقه به 60 اطعام[[4]](#footnote-4)

این جا پیامبر جواب مستفتی را می‌دهد نه حکم کلی شرعی را؛ لذا الافضل فالافضل را بیان می‌کند. معلوم می‌شود این روایت در مقام بیان حکم کلی نیست تا از آن بتوانیم اطلاق گیری کنیم. با آن روایت عبد الله بن سنان متفاوت است لذا اگر مثل زمان ما عتق دیگر معدوم شده باشد و موضوعی نداشته باشد.

**فالافتاء کما قیل لیس الا دواء للاسقام** عتقی الآن درکار نیست شما پیش مستفتی می‌روید با توجه به خصوصیات شما یا الافضل فالافضل را می‌گوید یا یکی را بیان می‌کند. سخنی از عتق به میان نمی‌آورد چون دیگر موضوعیت ندارد. ولی اگر دارید در جلسۀ درس، درس می‌دهی و بحث کفارۀ افطار عمدی را بیان می‌کنی باید عتق را بگویی، و لو عتق موضوعی نداشته باشد، شما در مقام تعلیم کاری ندارید موضوع دارد یا ندارد، سه عِدل واجب تخییری رابیان می کنید ولی اگر مستفتی آمد از شما پرسید، فقط آن شقی را بیان می‌کنیم که الان موضوعیت دارد و مناسب شأن و خصوصیات زمانی، مکانی و شخصی این آقا هست، دیگر توهم بین روایات نشود که اختلاف هست.

شما وقتی بین مقام افتاء و مقام تعلیل را جدا کنید، وقتی در اثر همین جدا کردن به این نکته متوجه شوید که در مقام افتاء لازم نیست همۀ خصوصیاتی بیان شود که ربطی الآن به این مستفتی ندارد، مربوط به مکلفین دیگر است، به این ربطی ندارد لازم نیست بگویید آنی که مربوط به این مکلف است با شرائط و خصویاتش باید بیان کنید اما بقیه را در مقام افتاء لازم نیست بیان کنید اما اگر در مقام تعلیم بودید لا بد له من البیان، تطبیقش رفت در واجب تخییری، واجب تخییری یک عِدل را می توانید در مقام استفتاء بیان کنید بگویید آنی که مربوط به این آقا است همین است او که نمی‌خواهد به حکم کلی آشنا شود که حکم کلی وجوب تخییری است.

بنابراین بین روایات اگر این دو جواب به ظاهر متفاوت دیدید ویکی را ظاهر در وجوب تخیریی و دیگری را ظاهر در وجوب تعیینی دیدید به اشتباه نیافتاید این جا تعارضی نیست. در روایات استفتائیه لازم نیست همۀ شقوق وجوب تخییری تبیین شود. به اندازه‌ایی که مستفتی دواء خود را بگیرد، روایات استفتاء فقط دواء است. دواء خود را بگیرد برود، حال شما که رسیدید به دو دسته از روایات، باید تشخیص دهید این روایت استفتائی است، یا تعلیمی.

این دو جهت از هشت جهتی که ایشان بیان می‌کند در مورد نکاتی که در روایات استفتائی و تفاوت آن با روایات استعلامی باید ملاحظه شود.

و للکلام تتمة ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

1. الکافی، ج 7، ص 476 و 477. [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذیب الأحکام، ج 4، ص 207، ح 600. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان، ح 599. [↑](#footnote-ref-3)
4. من لا یحضره الفقیه[ط- جامعه مدرسین]، ج 2، ص 116. [↑](#footnote-ref-4)